

به نام خدا
و با سپاس فراوان به مولانای عاشق و سلام و درود به آقای شهبازی معلم عشق.

عاشقِ بر قهر و بر لطفش به جد
بوالعجب من عاشقِ این هر دو ضد
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۷۰

بی‌نهایت خدا در همه جای سرزمین این جهان پر از شادی است. ما اگر آن را با منفی کردن افکار غلط ناسپاسی کنیم، خود او را از خود رانندیم. ما هستیم که جلوی لطف و قهر خدا را می‌گیریم. مولانا به ما اعلام می‌کند که هر دو آن قهر و لطف خداوند به ضد ضروری و به‌جا است.

ناخوش او، خوش بود در جان من
جان فدای یارِ دل‌رنجان من
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۷۷

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ»، من پناه می‌برم به صاحب اختیار حقیقی برای این است که:

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت
حفت‌الجنه شنو ای خوش‌سرشت
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

من با خوشی و ناخوشی خداوند مرکز را عدم می‌کنم و فضاگشایی، آن‌گاه است که جان من تازه می‌شود از رحمت او.

عاشقم بر رنج خویش و درد خویش
بهر خشنودی شاه فرد خویش
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۷۸

در خدایت ما همه چیز بگنجد. آن درد هشیارانه، عدم، تو را از وسوسه شیطان در امان نگه می‌دارد، «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ».

آنکه او بسته غم و خنده بود
او بدین دو عاریت زنده بود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۹۲

مولانا عشق می‌فرماید: اگر ما انسان‌ها مرکز عدم کنیم و به غیر خدا اندیشه نکنیم، بی‌نهایت و کوثر ربمان شامل حال ماست و الگوی شرطی شده برای ما وجود ندارد.

باغ سبز عشق، کو بی‌منت‌هاست
جز غم و شادی در او بس میوه‌هاست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۹۳

در پناه خدا عشق حاکم است. عارفان، عاشقان، دل‌دادگان مملو از طرب‌سازی در باغ سبز به ثناگویی مشغول هستند.

عاشقی زین هر دو حالت، برترست
بی‌بهار و بی‌خزان، سبز و ترست

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۹۴

در آخرین بیت مولانای عشق رسالت بر عاشقان تمام کرد.
شاد و سپاس گزار مولانای عشق و استاد شهبازی معلم عشق.
ایفا از شیراز